

زیجر

دوفصلنامه علمی تخصصی فلسفه اسلامی
سال سوم / شماره اول / پیاپی ۴ / بهار - تابستان ۱۳۹۶

بررسی دیدگاه علامه طباطبایی

در مورد حرکت در وجود لئفسه جوهر و لغیره عرض^۱

رضا ملایی^۲

چکیده

علامه طباطبایی حرکت جوهری و عرضی را حرکت در وجود لئفسه جوهر و وجود لغیره عرض دانسته است، ایشان معتقد است که حرکت در وجود فی لئفسه جوهر و عرض رخ نمی دهد. این نوشتار، دلیل علامه طباطبایی بر این دیدگاه را مورد بررسی و نقد قرار داده و به این نتیجه رسیده است که وقوع حرکت در وجود فی لئفسه جوهر و عرض، هیچ امتناعی ندارد. ضمن این نتیجه اصلی، نتایج دیگری نیز به دست آمده است که عبارت اند از: ۱. عرض در عین حال که وجودش صرفاً ربطی و فی لغیره است، دارای نحوه ای استقلال و وجود فی لئفسه است؛ زیرا استقلال عرض، تجلی و مرتبه ای از استقلال جوهر است؛ ۲. از وجود ربطی و فی لغیره عرض، به این دلیل که دارای نحوه ای استقلال است، می توان ماهیت انتزاع کرد.

کلید واژگان

حرکت، وجود لئفسه، وجود لغیره، تجلی

پ ن ا

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۷/۱۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۹/۱۹.

۲. دانشجوی دکتری فلسفه علوم اجتماعی. (tamhid1359@gmail.com)

مقدمه

تحقق حرکت ناگزیر از وقوع آن در یکی از مقولات جوهری یا عرضی است، نحوه وجود مقوله جوهر، فی نفسه لِنفسه و نحوه وجود مقوله عرض، فی نفسه لغيره است. از دیدگاه جمهور فیلسوفان، حرکت عرضی، حرکت در نفس عرض نیست؛ بلکه حرکتی است که در جنبه ارتباط عرض با جوهر واقع می‌شود؛ یعنی این حرکت در وجود لغيره عرض رخ می‌دهد؛ برای مثال حرکت در کیف و کم، حرکت در متکیف و متکمّم است^۱ نه در نفس کیف و کم. گاهی همین مسئله این‌چنین بیان می‌شود: در حرکت عرضی، جوهر متحرک است، نه عرض، و متحرک بودن جوهر در حرکت عرضی نمایانگر این است که حرکت در وجود فی نفسه عرض رخ نمی‌دهد. علامه طباطبایی برای این مدعا استدلالی بیان کرده‌اند.^۲ در این نوشتار استدلال علامه طباطبایی تبیین، و پس از آن تمامیت و صحت آن بررسی می‌شود.

دیدگاه علامه طباطبایی

حرکت در مقوله به این معناست که در هر «آن» بتوان نوع، صنف یا فردی از انواع، اصناف یا افراد ماهیت شیء متحرک را انتزاع کرد. توضیح این مدعا در گرو تفکیک دقیق ابعاد وجودی جوهر و عرض است. نحوه وجود جوهر و عرض این گونه است که جوهر، وجودی فی نفسه لِنفسه، و عرض، وجودی فی نفسه لغيره دارد.^۳ تحلیل نحوه وجود هر یک از جوهر و عرض نشان می‌دهد که هر یک از آن دو دارای سه جنبه وجودی هستند: جوهر دارای ۱. جنبه وجود فی نفسه، ۲. جنبه وجود لِنفسه و ۳. جنبه اتحاد وجود لِنفسه با وجود فی نفسه است، و عرض نیز به همین شکل دارای ۱. جنبه وجود فی نفسه، ۲. جنبه وجود لغيره و ۳. جنبه اتحاد وجود لغيره با وجود فی نفسه است.

از دیدگاه علامه طباطبایی، ماهیت جوهری و عرضی از جنبه اول وجود جوهر و عرض، یعنی وجود فی نفسه آن دو، انتزاع می‌شود، و حرکت در این جنبه وجودی رخ نمی‌دهد، در جنبه دوم وجود جوهر و عرض یعنی وجود لِنفسه و لغيره آن دو حرکت رخ می‌دهد و از این جنبه ماهیت انتزاع نمی‌گردد و جنبه سوم جوهر و عرض یعنی اتحادی

۱. سیدمحمدحسین طباطبایی، *نهایة الحکمة*، تحقیق و تعلیق الشیخ عباس علی الزارعی السبزواری، ص ۲۵۸.

۲. همان، ص ۲۵۷.

۳. همان، ص ۴۱-۴۰.

که بین وجود لنفسه یا لغیره آنها با وجود فی نفسه شان هست، امکان انتزاع ماهیات نوعی، صنفی و یا فردی در هر «آن» فراهم می گردد. ایشان در همین زمینه می فرمایند:

فلا حركة في مقولة بمعنى التغيير في وجودها الذي في نفسها الذي يطرد العدم عنها لأن وجود الماهية في نفسها هي نفسها. فإن كانت في مقولة من المقولات حركة و تغير فهو في وجودها الناعت من حيث إنه ناعت فإن الشيء له ماهية باعتبار وجوده في نفسه وإما باعتبار وجوده الناعت لغیره كما في الأعراض أو لنفسه كما في الجوهر فلا ماهية له فلا محذور في وقوع الحركة في مقولة. فالجسم الذي يتحرك في كمّه أو كيفه مثلا لا تغير في ماهيته ولا تغير في ماهية الكم أو الكيف اللذين يتحرك فيهما وإنما التغير في المتكّم أو المتكّيف اللذين يجريان عليه وهذا معنى قولهم «التشكيك في العرضيات دون الأعراض». ثم إن الوجود الناعت وإن كان لا ماهية له لكنه لاتحاده مع الوجود في نفسه ينسب إليه ما للوجود في نفسه من الماهية ولازم ذلك أن يكون معنى الحركة في مقولة أن يرد على المتحرك في كل آن من آتات حركته نوع من أنواع تلك المقولة من دون أن يلبث نوع من أنواعها عليه أكثر من آن واحد وإلا كان تغيرا في الماهية وهو محال.^۱

دلیل علامه بر امتناع حرکت در وجود فی نفسه

علامه طباطبایی وقوع حرکت در وجود فی نفسه را محال می داند، به این دلیل که مستلزم تغییر در ذاتی شیء است. از دیدگاه ایشان:

۱. مقولات ماهوی، اجناس عالیهای هستند که به عنوان ذاتی در ذاتیات ماهیات مادون خود مأخوذ هستند؛
۲. حرکت یک متحرک، همواره در مسافتی واقع می شود و مسافت حرکت، چیزی غیر از مقولات ماهوی نیست؛
۳. معنای حرکت در مقولات ماهوی این است که از شیء متحرک در هر «آن» می توان نوع، صنف یا فردی از ماهیت را انتزاع کرد؛
۴. ماهیت نیز همان حقیقتی است که از جنبه وجود فی نفسه مورد انتزاع واقع می گردد و یا به عبارت دقیق تر وجود فی نفسه، وجودی است که ماهیت، حد آن محسوب می شود،^۲

۱. سیدمحمدحسین طباطبایی، *نهایة الحکمة*، تحقیق و تعلیق الشیخ عباس علی الزارعی السبزواری، ص ۲۵۸-۲۵۷.
۲. «إن الماهیات حدود الوجود». فذات کل ماهية موجودة حدّ لا يتعداه وجودها ويلزمه سلوب بعدد الماهیات الموجودة الخارجة عنها فماهية الإنسان الموجودة مثلا حدّ لوجوده لا يتعداه وجوده إلى غيره فهو ليس بفرس وليس ببقر وليس بشجر وليس بحجر إلى آخر الماهیات الموجودة المباينة للإنسان (همان، ص ۲۰).

۵. حال اگر حرکت در وجود فی نفسه واقع گردد، تغییر وجود فی نفسه مستلزم تغییر حد آن خواهد بود؛
۶. بنابراین وقوع حرکت و تغییر در وجود فی نفسه، مستلزم تغییر در ماهیت است و تغییر در ماهیت، مستلزم تغییر در ذاتی شیء خواهد شد، درحالی که تغییر ذاتی محال است.
- ایشان در همین زمینه می فرماید:

المسافة وهی المقولة التي تقع فيها الحركة كحركة الجسم فی كمّه بالنمو وفي كيفية بالاستحالة من الضرورة أن الذاتی لا يتغير و المقولات التي هی أجناس عالیة لما دونها من الماهیات ذاتیات لها و الحركة تغير المتحرك فی المعنی الذي يتحرك فيه فلو كانت الحركة الواقعة فی الكيف مثلا تغيرا من المتحرك فی ماهية الكيف كان ذلك تغيرا فی الذاتی و هو محال.^۱

دلیل علامه بر حرکت در وجود لنفسه جواهر و وجود لغيره اعراض

دلیل علامه طباطبایی بر اینکه حرکت در وجود لنفسه و وجود لغيره رخ می دهد، متشکل از این مقدمات است:

۱. جوهر و عرض دارای وجودی لنفسه و لغيره هستند؛^۲
 ۲. وجود لنفسه یا لغيره وجودی ربطی است؛
 ۳. وجود ربطی به دلیل اینکه هیچ گونه استقلالی ندارد، فاقد هر نوع ماهیتی است؛^۳
 ۴. فقدان ماهیت در وجود ربطی باعث می شود که حرکت و تغییر در وجود ربطی، مستلزم تغییر در ذاتی ماهیت نگردد؛ به عبارت دیگر تغییر ذاتیات ماهیت به واسطه تغییر وجود ربطی، سالبه به انتفای موضوع است؛ زیرا چیزی که ماهیت ندارد، ذات و ذاتیات ندارد و لذا تغییر در آن، مستلزم تغییر در ماهیت، ذات و ذاتیاتش نیست؛
 ۵. بنابراین هیچ محالی به واسطه وقوع حرکت و تغییر در وجود ربطی رخ نخواهد داد.
- مثلاً اگر جسمی در کمّ یا کیف حرکت کند، حرکت در وجود فی نفسه آنها واقع نمی شود و به تبع آن، حرکت در ماهیت کمّی یا کیفی نیز رخ نمی دهد؛ بلکه حرکت در وجود لغيره کمّ و کیف شکل می گیرد و بنابراین حرکت در متکّم و متکّیف واقع می شود.

۱. سیدمحمدحسین طباطبایی، *نهاية الحكمة*، تحقیق و تعلیق الشیخ عباس علی الزارعی السبزواری، ص ۲۵۷.

۲. إن المقولة العرضية ليس وجودها فی نفسها لنفسها حتى يكون منعوتا بنفسها... وإنما وجودها لغيرها الذي هو الموضوع الجوهرية... وهذا بخلاف الجوهر فإن وجوده فی نفسه هو لنفسه. (همان، ص ۲۶۲).

۳. أن الوجودات الرابطة لا ماهية لها لأن الماهيات هي المقولة فی جواب ما هو فهي مستقلة بالمفهومية والوجودات الرابطة لا مفهوم لها مستقلا بالمفهومية (همان، ص ۳۹).



بررسی دیدگاه علامه طباطبایی در مورد حرکت در وجود لئفسه جوهر و لغیره عرض

متکمم و متکئف همان حقیقتی است که از جنبه وجود لغیره اعراض، انتزاع قرار می‌گردد. بیان مذکور معنای این جمله فیلسوفان را که «التشکیک فی العرضیات دون الأعراض»، روشن می‌کند. «عرضیات» در عبارت مذکور همان متکمم و متکئف‌ها هستند که از جنبه لغیره اعراض انتزاع می‌شوند و «اعراض» همان ماهیاتی هستند که از جنبه فی نفسه انتزاع می‌گردند. بنابراین حرکت و تشکیک وجودی در عرضیات در جنبه لغیره اعراض رخ می‌دهد، نه در جنبه لئفسه ماهوی آنها. علامه طباطبایی در این عبارت به مطلب مزبور اشاره می‌کند: «فالجسم الذی یتحرک فی کمه أو کیفه مثلا لا تغیر فی ماهیته ولا تغیر فی ماهیة الکم أو الکیف اللذین یتحرک فیهما وإنما التغیر فی المتکمم أو المتکئف اللذین یجریان علیه وهذا معنی قولهم التشکیک فی العرضیات دون الأعراض»^۱.

همان‌طور که حرکت در مقولات عرضی در وجود لغیره عرض رخ می‌دهد، حرکت در مقوله جوهر نیز در وجود لئفسه جوهر رخ می‌دهد، نه وجود فی نفسه آن. علامه طباطبایی به این مطلب نیز اشاره کرده است؛ آنجا که می‌گوید:

فلا حركة فی مقولة بمعنی التغیر فی وجودها الذی فی نفسها الذی یطرد العدم عنها لأن وجود الماهیة فی نفسها هی نفسها. فإن كانت فی مقولة من المقولات حركة وتغیر فهو فی وجودها الناعت من حیث إنه ناعت فإن الشئ له ماهیة باعتبار وجوده فی نفسه وإما باعتبار وجوده الناعت لغیره كما فی الأعراض أو لئفسه كما فی الجوهر فلا ماهیة له فلا محذور فی وقوع الحركة فی مقولة^۲.

دلیل علامه بر انتزاع ماهیت‌های مختلف از اتحاد وجود لئفسه و وجود لغیره با وجود فی نفسه
علامه طباطبایی اتحاد وجود لغیره با وجود فی نفسه را عامل امکان انتزاع ماهیات متفاوت در هر «آن» می‌داند. از دیدگاه ایشان:

۱. حرکت در وجود لئفسه و لغیره رخ می‌دهد و ماهیت از وجود فی نفسه انتزاع می‌گردد؛
۲. وجود لئفسه و لغیره از آن جهت که واجد حرکت هستند، می‌توان برایشان، «آنات» متعددی فرض کرد؛
۳. چون وجود لئفسه و لغیره با وجود فی نفسه دارای ماهیت، متحد هستند، در هر «آن» می‌توانند دارای ماهیتی باشند. بنابراین دلیل امکان انتزاع ماهیت در هر «آن» از وجود

۱. سیدمحمدحسین طباطبایی، *نهایة الحکمة*، تحقیق و تعلیق الشیخ عباس علی الزارعی السبزواری، ص ۲۵۸.

۲. همان، ص ۲۵۷.

لنفسه و لغيره، اتحادشان با وجود في نفسه است. علامه طباطبائي به همين نکته اشاره مي کند و مي گويد:

ثم إن الوجود الناعت وإن كان لا ماهية له لكنه لاتحاده مع الوجود في نفسه ينسب إليه ما للوجود في نفسه من الماهية وللازم ذلك أن يكون معنى الحركة في مقولة أن يرد على المتحرك في كل آن من آتات حركته نوع من أنواع تلك المقولة من دون أن يلبث نوع من أنواعها عليه أكثر من آن واحد وإلا كان تغيرا في الماهية وهو محال.^۱

پيش فرض های دیدگاه علامه طباطبائي

برای درک بهتر دیدگاه علامه طباطبائي لازم است که علاوه بر توجه به اصل مدعای ایشان و دلیلی که بر مدعای خود اقامه کرده است، به پيش فرض هایی که در دیدگاه ایشان نهفته است نیز توجه گردد تا در پرتو این توجه، توانایی فهم بهتر این دیدگاه و نقد آن میسر گردد.

دیدگاه علامه طباطبائي مشتمل بر این پيش فرض ها است:

۱. وجود في نفسه، مغاير با وجود لغيره و لنفسه است؛
۲. تغاير مزبور از نوع تغاير وجود ربطی و وجود نفسی است؛
۳. وجود لغيره یا لنفسه به دلیل عدم استقلال و ربطی بودن، نمی تواند دارای ماهیت باشد؛
۴. از وجود متحرک بما هو متحرک نمی توان ماهیت انتزاع کرد؛ زیرا وجود متحرک فاقد حدّ است و ماهیت، حدّ الوجود محسوب می شود؛
۵. فاقد حدّ بودن موجود متحرک به معنای نامحدود بودن آن نیست؛ بلکه به این معناست که چون وجود متحرک دارای حرکت است، هیچ گونه ایستایی ندارد و به همين دلیل هیچ گونه حدّ وجودی مشخصی نداشته، از این جهت، وجودی مبهم است و لذا نمی توان ماهیتی را که محدوده وجود است (حین حرکت)، از این وجود انتزاع کرد. ماهیت در صورتی از موجود متحرک قابل انتزاع است که ذهن در فرایند تحلیل خود، موجود متحرک را ایستا فرض کند. این وجود ایستا و غیر متحرک در فرض ذهن، دارای حدّ وجودی مشخصی خواهد بود و لذا امکان انتزاع ماهیت از آن فراهم می شود؛
۶. وجود لغيره و لنفسه با وجود في نفسه اتحاد دارند، و این اتحاد از مقوله اتحاد وجود ربطی با وجود مستقل است و عامل انتزاع ماهیات متفاوت در هر «آن» می باشد.

۱. سيد محمد حسين طباطبائي، نهاية الحكمة، تحقيق و تعليق الشيخ عباس علي الزارعي السبزواري، ص ۲۵۸.

بررسی دلیل علامه بر امتناع حرکت در وجود فی نفسه

علامه حرکت در وجود فی نفسه را نمی‌پذیرد؛ به این دلیل که مستلزم تغییر ذاتیات می‌شود و تغییر در ذاتیات محال است؛ لکن باید توجه داشت که هرگونه تحول و تغیر ذاتیات ماهیات ممتنع نیست؛ بلکه اگر ماهیت بما هو هو بدون هیچ وجه اشتراکی به ماهیت دیگر تبدیل گردد، در این صورت انقلاب ماهیت، که مستحیل است، رخ می‌دهد یا اگر ماهیتی مانند «الف» بخواهد ماهیت «الف» باقی بماند و در عین حال ذاتیاتش تماماً تغییر پیدا کند، این مستحیل خواهد بود؛ زیرا تغییر ذاتیات در عین حفظ ذات، مستلزم جمع نقضین خواهد بود.^۱ اما اگر حرکت در حوزه وجود فی نفسه که منشأ انتزاع ماهیت است، رخ دهد و با تحول وجود فی نفسه، ماهیت، پس از آن، ذاتیات ماهیت تحول بپذیرند، هیچ یک از امتناعات مذکور رخ نمی‌دهد و آن‌چنان که از دو وجود متفاوت، دو ماهیت متفاوت انتزاع می‌شود، بدون اینکه استحاله‌ای رخ دهد، در اینجا هم به واسطه وقوع حرکت و تحول در وجود فی نفسه، وجود در ابتدای حرکت، با وجود در وسط حرکت و در انتهای حرکت متفاوت خواهد بود. بنابراین می‌توان از این سه وجود متفاوت، سه ماهیت متفاوت انتزاع کرد و این، هیچ استحاله‌ای ندارد. نشانه تحول در ذاتیات، تحول در انواع است. روشن است که می‌توان در هر «آن» نوعی غیر از نوع منتزَع در «آن» سابق را انتزاع کرد. همین مسئله نشان می‌دهد یک نوع به نوع دیگر متحول شده و تحول یک نوع به نوع دیگر بدون تحول در فصل آن نوع، امکان‌پذیر نیست. بنابراین در فرایند حرکت، ذاتیات ماهیت، به همراه ذات ماهیت، می‌توانند متحول شوند، زیرا منشأ انتزاع آنها متحول شده است. وجود موجود در «آن» سابق، کمالاتی دارد؛ به همین دلیل فصل و نوع خاصی را می‌توان از آن انتزاع کرد و وجود موجود در «آن» لاحق، کمالات دیگری دارد و لذا فصل و نوع دیگری از آن انتزاع می‌شود و این نمونه تحول در ماهیت و ذاتیات آن، هیچ استحاله‌ای ندارد.

از آنجا که تحول ماهیت وابسته به تحول وجود است، براساس اینکه وجود چه مقدار متحول شده باشد، ماهیت متحول می‌شود؛ به همین دلیل تحولات ماهوی منحصر در تحولات فردی، صنفی یا نوعی نیست؛ بلکه امکان تحول در جنس ماهیات نیز وجود دارد؛ یعنی اگرچه انواع، مختلف می‌شوند، اما اختلاف انواع صرفاً منحصر در اختلاف در فصولشان نیست؛ بلکه می‌تواند به اختلاف در اجناسشان نیز کشیده شود، بنابراین تحول

۱. ذات «الف» در عین اینکه ذات «الف» است، بدلیل تغییر ذاتیاتش، ذات «ب» خواهد بود. و ذات «الف» نخواهد بود، بنابراین ذات «الف»، ذات «الف» نیست و این، اجتماع نقیضین است.

وجود می‌تواند تحولی در ماهیت ایجاد کند که همه ذاتیات یک ماهیت را تغییر دهد؛ چه ماهیت جنس، چه ماهیت فصل، و این مسئله، به دلیلی که ذکر کردیم، هیچ امتناعی ندارد.

بررسی دلیل علامه بر وقوع حرکت در وجود لغیره و لئفسه

برای روشن شدن دیدگاه درست در مورد وقوع حرکت در وجود لئفسه و لغیره و عدم وقوع حرکت در وجود فی نفسه، باید ابتدا رابطه بین وجود لئفسه و لغیره با وجود فی نفسه بررسی شود.

بررسی رابطه وجود لئفسه با وجود فی نفسه

روشن شدن رابطه وجود لئفسه با وجود فی نفسه در جواهر، در گرو روشن شدن مقصود فیلسوفان از تعبیر «لئفسه» است. مراد فیلسوفان از قید «لئفسه» در تعریف جوهر، مطلبی سلبی است. آنان می‌خواهند بگویند جواهر، همچون اعراض نیازمند به موضوع نیستند. اعراض چون نیازمند به موضوع و متکی به آن هستند، دارای وجود لغیره هستند؛ اما جواهر چون نیازمند به موضوع نیستند، فاقد وجود لغیره هستند که آنها را به موضوع متکی می‌کند. فیلسوفان این فقدان را با تعبیر «لئفسه» بیان کرده‌اند. این تعبیر مشابه تعبیر آنها در مورد ذات واجب تعالی است. آنان ذات واجب تعالی را وجود «فی نفسه بنفسه» معرفی کرده‌اند.^۱ مقصود آنان از تعبیر «بنفسه» این است که واجب تعالی، برخلاف ممکنات، نیازمند به علت نیست. ممکنات موجوداتی «بغیره» هستند؛ یعنی در موجود شدنشان نیازمند به علت هستند؛ اما واجب تعالی فاقد این نیاز است. این یک حالت فقدان است. فیلسوفان فقدان یک نیاز در واجب تعالی را با تعبیر «بنفسه» بیان کرده‌اند. صدرالمآلهین در عبارتی به مقصود فیلسوفان از تعبیر «لئفسه» در تعریف جوهر اشاره می‌کند و بیان می‌دارد که لئفسه، معنایی سلبی دارد و معنای آن، همان «لالغیره» است. او در حاشیه بر الهیات شفا بیان می‌کند:

أن وجوده فی نفسه إما أن یکون وجوداً لشیء قائم بغیره کوجود الأعراض وهی التي وجوداتها فی أنفسها هی وجوداتها لموضوعاتها وإما أن لا یکون کذلک بل یکون وجوده فی نفسه هو بعینه وجوده لئفسه أی لا لغیره کوجود الجواهر المجردة القائمة بذواتها.^۲

بنابراین وجود لئفسه اساساً وجودی دیگر، مغایر با وجود فی نفسه نیست؛ یعنی حقیقت

۱. صدرالمآلهین واجب تعالی را این‌چنین تعریف می‌کند: «معنی وجود الواجب بنفسه أنه مقتضی ذاته من غیر احتیاج إلى فاعل وقابل ومعنی تحقق الوجود بنفسه أنه إذا حصل إما بذاته کما فی الواجب أو بفاعل لم یفتقر تحققه إلى وجود آخر یقوم به بخلاف غیر الوجود». (صدرالدین شیرازی، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعه، ج ۱، ص ۴۰).

۲. صدرالدین شیرازی، الحاشیة علی الهیات الشفاء، ص ۱۶۹.



بررسی دیدگاه علامه طباطبایی در مورد حرکت در وجود لئفسه جوهر و لغیره عرض

جوهری دارای دو نحوه وجود نیست: یکی فی نفسه و دیگری لئفسه. تعبیر به «وجود لئفسه» در واقع بیان عدم گونه‌ای نقص در جوهر است. این تعبیر می‌خواهد بگوید جوهر، نقص وابستگی و اتکا به موضوع را ندارد؛ بلکه دارای وجودی مستقل است.

حال که معلوم شد وجود لئفسه هیچ گونه تغایری با وجود فی نفسه ندارد، اگر حرکت در جوهر را قبول کنیم، چاره‌ای نداریم جز اینکه این حرکت را، حرکت در وجود فی نفسه جوهر بدانیم. پس این دیدگاه علامه طباطبایی که حرکت در جوهر را به وجود لئفسه ارجاع داده و بیان داشته است که در وجود فی نفسه جوهر حرکت رخ نمی‌دهد، صحیح نیست.

بررسی رابطه وجود لغیره با وجود فی نفسه

وجود لغیره با وجود فی نفسه مرتبط است. نحوه هستی این وجود، فی غیره و ربطی بوده؛ فاقد هر گونه استقلال است. رابطه این وجود با وجود فی نفسه از سه حال خارج نیست: یا وجود لغیره، مستقل از وجود فی نفسه است، یا عین وجود فی نفسه است و یا ربط به وجود فی نفسه است. با تمسک به دو قضیه منفصله، این شقوق را تبیین می‌کنیم.

وجود لغیره یا خارج از حوزه وجود فی نفسه استقرار دارد یا خارج از آن نیست؛ در صورتی که وجود لغیره خارج از وجود فی نفسه نباشد، یا عین وجود فی نفسه است و یا مغایر با آن.

در صورت نخست که وجود لغیره در خارج از وجود فی نفسه استقرار داشته باشد، وجود لغیره، وجودی مستقل خواهد بود؛ بنابراین نیازمند ارتباط با وجود فی نفسه است. لکن این خلف فرض است؛ زیرا مفروض، فی غیره و غیر مستقل بودن وجود لغیره است.

در صورت دوم که وجود لغیره، خارج از وجود فی نفسه نبوده، بلکه عین آن باشد، وجود لغیره به مرتبه ذات وجود فی نفسه راه خواهد یافت و در این صورت، دو فرض پیش روی قرار خواهد گرفت: یکی اینکه وجود لغیره از حقیقت عرض برچیده شود. در این فرض، عرض صرفاً وجودی فی نفسه است؛ یعنی به وجودی تبدیل می‌شود که مستقل از موضوع خود و غیر مرتبط با موضوع خود است و این، با عرض بودن عرض ناسازگار است؛ زیرا عرض، وجودی فی نفسه لغیره است؛

دومین فرض این است که وجود فی نفسه باید از حقیقت عرض برچیده گردد و عرض، چیزی غیر از ربط به موضوع خود نباشد. اصالت بخشیدن به وجود لغیره در عرض، وجود عرض را به وجودی ربطی تبدیل می‌کند که از ربطی دو سویه^۱ به ربطی یک سویه تبدیل

۱. زیرا تعریف عرض در ابتدا عبارت است از وجود فی نفسه لغیره. وجود لغیره عرض وجودی ربطی است که وجود فی نفسه عرض را به وجود فی نفسه جوهر مرتبط می‌کند و از طریق این ارتباط، عرض را به جوهر متکی می‌سازد. بنابراین وجود لغیره در تعریف ابتدایی عرض، وجودی ربطی است که دو چیز را با یکدیگر مرتبط می‌کند، یعنی ربطی مقولی ایجاد می‌کند.

یافته است^۱ و مرتبه‌ای از مراتب، یا تعینی از تعینات جوهر شده است. شرح این شق، پس از آنکه صورت سوم شرح داده شد، خواهد آمد.

در صورت سوم که وجود لغیره ربط به وجود فی نفسه باشد، وجود لغیره، وجودی فی غیره و ربطی خواهد بود. وجود ربطی در تعریف علامه طباطبایی، وجودی غیر خارج از وجود فی نفسه و وابسته به آن معرفی شده است: «هو موجود فی الطرفین قائم بهما بمعنی ما لیس بخارج منهما، من غیر أن یکون عینهما أو جزأهما أو عین أحدهما أو جزأه ولا أن ینفصل منهما»^۲.

وجود فی غیره شأن، تعین و مرتبه‌ای از وجود فی نفسه است. وجود فی غیره، اگرچه درون وجود فی نفسه مستقر است، هرگز به حوزه ذات وجود فی نفسه راه پیدا نمی‌کند؛ بلکه این وجود فی نفسه است که به مرتبه ذات وجود فی غیره تنزل پیدا می‌کند و این چنین، وجود فی غیره را به عرصه ظهور و بروز وارد می‌گرداند.^۳

حضور وجود فی غیره در مرتبه ذات وجود فی نفسه مستلزم عینیت آن دو، و سپس برچیده شدن یکی از آن دو وجود متقابل خواهد شد. اما حضور وجود فی غیره در مرتبه شأن، نه از استقلال وجود فی نفسه می‌کاهد و نه بر استقلال وجود فی غیره می‌افزاید. ضمن اینکه بقای وجود فی نفسه عرض، عامل ظهور ماهیت عرض، و ظهور وجود فی غیره باعث ارتباط عرض با جوهر است.

بر اساس تبیین مزبور، وقوع هر گونه حرکت در وجود لغیره، متوقف بر وقوع حرکت در وجود فی نفسه است؛ زیرا وجود لغیره، ربط به وجود فی نفسه است؛ ربطی که شأن وجود فی نفسه بوده، در هر حکمی، همچون اصل وجود خود، تابع وجود فی نفسه است. بنابراین در صورتی که در وجود لغیره عرض حرکت رخ دهد، وجود فی نفسه نیز باید دارای حرکت باشد. اکنون به شرح شق دوم از صورت دوم می‌پردازیم؛ یعنی شقی که عرض صرفاً دارای وجودی ربطی است.

۱. در این صورت وجود عرض، وجود ربطی‌ای است که با تمام هیت ربطی خود مرتبط، و به موضوع خود وابسته می‌گردد.

۲. سیدمحمدحسین طباطبایی، *نهایة الحکمة*، تحقیق و تعلیق الشیخ عباس علی الزارعی السبزواری، ص ۳۸.

۳. به نظر ما وجود لغیره به مرتبه ذات وجود فی نفسه راه نمی‌یابد و صرفاً در مرتبه مادون ذات فی نفسه حضور دارد؛ زیرا در صورت حضور وجود لغیره در مرتبه ذات وجود فی نفسه، علاوه بر اینکه مستلزم برچیده شدن وجود فی نفسه در اعراض خواهد شد، مستلزم برچیده شدن وجود فی نفسه در جوهر مادی نیز خواهد شد و در این صورت، جوهر مادی چیزی غیر از ربط به هیولا نخواهند بود و بر این اساس صورت مادی نمی‌تواند ترکیبی اتحادی با ماده داشته باشد؛ بلکه ترکیبی که با ماده برقرار می‌سازد، ترکیبی از مقوله ترکیب حقیقت و رقیقت خواهد بود. ضمن اینکه وجود صورت مادی نمی‌تواند تعینی برای جوهر مادی باشد و در این صورت، تنها موجودی که از وجود فی نفسه بهره خواهد داشت، صرفاً وجود هیولا خواهد بود.

همان‌طور که بارها در تعریف عرض اشاره شد، عرض موجودی فی‌نفسه لغیره معرفی شده است، به گونه‌ای که وجود لغیره عرض، عین وجود فی‌نفسه‌اش باشد.^۱ لکن وجود فی‌نفسه، وجودی استقلالی است و وجود لغیره، وجودی فی‌غیره و ربطی؛ یعنی این دو وجود، متقابلین هستند؛ پس چگونه می‌توان گفت در عرض این دو وجود عین یکدیگرند؟ اگر جنبه فی‌نفسه بودن و استقلال عرض را توضیح دهیم، عینیت جنبه فی‌نفسه بودن عرض با جنبه لغیره بودن آن روشن خواهد شد.

وقتی می‌گوییم عرض مستقل است، باید روشن شود استقلال عرض در مقابل چیست؟ یا به عبارت دیگر باید روشن گردد استقلال عرض، استقلال از چه چیز است؟ چند نوع استقلال می‌توان برای عرض در نظر گرفت و وقتی می‌گوییم عرض دارای وجودی استقلالی است، کدام استقلال مورد نظر است؟

از منظر ابتدایی، استقلال عرض، استقلال از جوهر است؛ یعنی عرض، وجودی جدای از وجود جوهر دارد. در این فرض، عرض به شکل مستقل از وجود جوهر موجود است؛ البته در عین حال دارای ارتباط با جوهر است. در این صورت وجود لغیره عرض، عین وجود فی‌نفسه آن نیست؛ بلکه وجودی است که وجود استقلالی عرض را به وجود استقلالی جوهر پیوند می‌دهد. بنابراین اگر در تعریف عرض گفته می‌شود که وجود فی‌نفسه عرض عین وجود لغیره عرض است، بدین معناست که وجود لغیره عرض چیزی جدا و مستقل از وجود فی‌نفسه عرض نیست؛ بلکه ربط به وجود فی‌نفسه عرض است و لذا منظور از عینیت در این فرض، عینیت از تمام وجوه و شئون نیست.

به عقیده ما می‌توان یک نوع استقلال دیگر، متفاوت با استقلال نوع سابق، برای عرض در نظر گرفت. استقلال عرض می‌تواند تعین و مرتبه‌ای از استقلال جوهر باشد. همان‌طور که در دیدگاه نهایی علامه طباطبایی،^۲ وجود عرض، تعین و مرتبه‌ای از وجود جوهر است، استقلال عرض نیز می‌تواند تعین و مرتبه‌ای از استقلال جوهر باشد. توضیح اینکه عرض در دید ابتدایی وجودی مرتبط با جوهر معرفی می‌گردد. ولی در دید نهایی، وجودی عین‌الربط به جوهر دانسته می‌شود. وجود ربطی عرض، درون وجود جوهر استقرار می‌یابد و مقصود از درون جوهر بودن، این است

۱. أن الوجود فی نفسه هو الذی ینتزع عنه ماهیة الشیء. وأما اعتبار وجوده لشیء فلا ینتزع عنه ماهیة وإن کان وجوده لغیره عین وجوده فی نفسه (سیدمحمدحسین طباطبایی، *نهایة الحکمة*، تحقیق و تعلیق الشیخ عباس علی الزارعی السبزواری، ص ۱۰۵).

۲. سیدمحمدحسین طباطبایی، *نهایة الحکمة*، تحقیق و تعلیق الشیخ عباس علی الزارعی السبزواری، ص ۴۱.

که وجود عرض، خارج از وجود جوهر نمی‌باشد. در این صورت عرض، هیچ گونه استقلالی در مقابل جوهر ندارد؛ یعنی استقلالی که در تقابل با استقلال جوهر باشد، از وجود عرض نفی می‌گردد. لکن این چنین نیست که هر گونه استقلالی از وجود عرض نفی گردد. بلکه همان طور که وجود عرض تعین، شأن، مرتبه و تجلی وجود جوهر محسوب می‌شود، استقلال عرض نیز می‌تواند تعین، شأن، مرتبه و تجلی استقلال جوهر باشد؛ آن چنان که حرکت عرض نیز تعین و مرتبه‌ای از حرکت جوهر است. اگر استقلال عرض از این دید مورد ملاحظه قرار گیرد، استقلال عرض چیزی غیر از وجود ربطی عرض نیست. بنابراین در این صورت می‌توانیم بگوییم وجود فی نفسه عرض که نمایانگر وجود استقلالی عرض است، عیناً همان وجود لغیره عرض است؛ یعنی عینیت وجود فی نفسه با وجود لغیره عینیتی حقیقی و از تمام وجوه و شئون است. از این بیان نتایج ذیل بدست می‌آید:

۱. وجود فی نفسه عرض در تمام وجوه و شئونش عین وجود لغیره عرض است؛
۲. استقلال و وجود فی نفسه عرض در مقابل استقلال جوهر نیست؛ بلکه همان طور که اصل وجود عرض، تعین وجود جوهر است، استقلال و وجود فی نفسه عرض نیز تعین و مرتبه‌ای از استقلال و وجود فی نفسه جوهر می‌باشد؛
۳. حرکتی که در وجود عرض رخ می‌دهد، اگر چه گفته می‌شود در وجود لغیره عرض رخ می‌دهد، از آنجا که وجود فی نفسه عرض عیناً همان وجود لغیره عرض است، می‌توان گفت این حرکت در وجود فی نفسه عرض رخ داده است و البته همان طور که سابقاً توضیح دادیم،^۱ وقوع حرکت در وجود فی نفسه، هیچ امتناعی ندارد؛
۴. فیلسوفان، چه در حرکت جوهری و چه در حرکت عرض، معتقدند که جوهر متحرک است. اگر عرض با جمیع احکام و شئونش، تعین و مرتبه‌ای از جوهر باشد، می‌توان در حرکت عرضی، عرض را متحرک دانست و عرض متحرک نیز چیزی غیر از جوهر متحرک در مرتبه و تعین عرضی نیست. بنابراین اگر حکما مدعی شده‌اند در حرکت عرضی، جوهر متحرک است، این سخن با متحرک دانستن عرض مناقاتی ندارد؛ زیرا عرض در این تفسیر همان تعین جوهر است. بنابراین متحرک بودن عرض در حرکت عرضی، همان متحرک بودن جوهر در مرتبه عرض است. پس می‌توان نتیجه گرفت که متحرک بودن عرض هیچ امتناعی ندارد؛
۵. انتزاع ماهیت از یک موجود، نیازمند به این است که آن موجود، استقلال داشته باشد؛ به همین دلیل از وجود ربطی ماهیت انتزاع نمی‌گردد. بر اساس بیانی که ارائه کردیم، وجود

۱. این مطلب ذیل عنوان «بررسی دلیل علامه بر امتناع حرکت در وجود فی نفسه» توضیح داده شد.

ربطی می‌تواند استقلال داشته باشد. البته همان طور که اصل وجودش ربطی است و تعیین، مرتبه یا تجلی وجود مرتبط الیه است، استقلال آن نیز تعیین و مرتبه استقلال مرتبط الیه است. بنابراین از وجود ربطی می‌توان ماهیت انتزاع کرد؛ زیرا وجود ربطی نیز دارای استقلال است و برای انتزاع ماهیت، صرف استقلال کافی است و لزومی ندارد که موجود مستقل در استقلال خود هم مستقل باشد. بلکه موجود مستقل می‌تواند در استقلال خود، ربطی باشد و استقلال او، تعیین و مرتبه استقلال مرتبط الیه باشد؛

۶. از آنجا که حرکت در وجود ربطی عرض اتفاق می‌افتد و وجود ربطی عرض نیز همان وجود فی‌نفسه و استقلالی اوست و از آنجا که از وجود ربطی می‌توان ماهیت انتزاع کرد، بنابراین از حرکت در وجود ربطی عرض می‌توان در هر «آن»، فرد، صنف یا نوع خاصی از ماهیات را انتزاع کرد.

بررسی نقش اتحاد وجود نفسه و لغیره با وجود فی‌نفسه در امکان انتزاع ماهیات از وجود متحرک
 علامه طباطبایی اتحاد وجود نفسه و لغیره با وجود فی‌نفسه را عامل انتزاع انواع، اصناف یا افراد ماهوی از شیء متحرک دانستند. تحلیل نوع اتحاد، عامل تشخیص صحت دیدگاه ایشان خواهد بود. از آنجا که تعبیر «لنفسه» در تعریف جوهر را تعبیر سلبی دانسته، وجود نفسه را وجودی مغایر با وجود فی‌نفسه ندانستیم، در این بخش صرفاً به تحلیل نحوه اتحاد وجود لغیره با وجود فی‌نفسه خواهیم پرداخت.

اتحادی که وجود لغیره با وجود فی‌نفسه دارد، اتحادی وجودی است. وجود لغیره، وجودی ربطی و ربط به وجود فی‌نفسه عرض است. بنابراین اتحاد این دو، اتحاد وجود ربطی با وجود نفسی است. در این نوع اتحاد، وجود نفسی به درون ذات وجود ربطی راه پیدا می‌کند و در عین حال، اگرچه وجود ربطی به درون ذات وجود نفسی راه پیدا نمی‌کند،^۱ اما به دلیل اینکه وجود ربطی، وجودی غیر خارج از وجود نفسی است، وجود نفسی عرض را با وجود نفسی جوهر مرتبط می‌کند. پرواضح است که اتحاد وجود فی‌نفسه با وجود لغیره، چیزی هم‌ردیف وجود فی‌نفسه عرض یا چیزی هم‌ردیف وجود فی‌نفسه جوهر نیست و یا اساساً چیزی غیر وجود فی‌نفسه و وجود لغیره نیست؛ بلکه صرفاً عنوانی منتزاع است.

علامه طباطبایی وجود فی‌نفسه را واجد ماهیت، و در عین حال فاقد حرکت می‌داند و بنابراین، انتزاع انواع، اصناف یا افراد ماهوی از این حوزه وجودی صورت نمی‌پذیرد، ایشان وجود لغیره را فاقد ماهیت، و در عین حال واجد حرکت می‌دانند و بنابراین، انتزاع انواع،

۱. استحال این فرض در سه صورت مذکور ذیل عنوان «بررسی رابطه وجود لغیره با وجود فی‌نفسه» بیان شد.

اصناف یا افراد ماهوی از این حوزه وجودی نیز صورت نخواهد پذیرفت. اتحاد بین این دو وجود نیز حقیقتی هم‌ردیف آن دو وجود نیست، آن چنان که وجود لغیره، حقیقتی هم‌ردیف وجود فی‌نفسه عرض نیست؛ پس شایستگی انتزاع انواع، اصناف یا افراد ماهوی را نخواهد داشت. بنابراین اتحاد بین این دو نحوه وجود، نمی‌تواند علت انتزاع ماهیات مختلف باشد.

دیدگاه مختار: متحرک بودن وجود فی‌نفسه جوهر و عرض

حرکت در دیدگاه فیلسوفان به دو دسته حرکت جوهری و حرکت عرضی تقسیم می‌شود. یکی از فرق‌های این دو نوع حرکت، عینیت متحرک با حرکت در حرکت جوهری و غیریت متحرک با حرکت در حرکت عرضی است.

حرکت، خروج تدریجی از قوه به فعل، و متحرک، موضوع حرکت، موصوف حرکت یا امری است که واجد حرکت است. از دیدگاه ما موضوع حرکت در حرکت عرضی، همان مقوله‌ای است که حرکت در آن واقع می‌شود. بنابراین عرض می‌تواند متحرک باشد؛ همان طور که در حرکت جوهری، مقوله جوهر متحرک است. تحلیل حقیقت متحرک در انواع حرکت، تشخیص نظریه درست در بحث معنای حرکت در مقوله را میسر می‌کند.

متحرک در حرکت جوهری

جوهر، حقیقتی است که در تحقق خود بی‌نیاز از موضوع است. بنابراین قائلین به حرکت جوهری، موضوعی خارج از حقیقت جوهر برای حرکت جوهری در نظر نگرفته‌اند.^۱ حرکت جوهری در متن جوهر صورت می‌گیرد و متن جوهر را مجمع اتحاد حرکت و متحرک قرار می‌دهد.

متحرک در حرکت عرضی

متحرک در حرکت عرضی، جوهر است؛^۲ لکن توجه به این نکته ضرورت دارد که تحرک در ذات جوهری‌اش رخ نمی‌دهد. بنابراین هر گونه تحرک و تغیر جوهر را در این نوع حرکت، باید بیرون از ذات جوهری‌اش دانست.^۳ نقطه بیرون از ذات جوهر که تغیر و تحرک جوهر در آنجا واقع می‌گردد، حقیقت عرض است.

۱. علامه طباطبایی موضوع حرکت جوهری را ماده معرفی می‌کند و می‌فرماید: «قد تبین أن الموضوع لهذه الحركات هو المادة» (سیدمحمدحسین طباطبایی، *نهاية الحكمة*، تحقیق و تعلیق الشیخ عباس علی الزارعی السبزواری، ص ۲۶۵). لکن توجه به این نکته حائز اهمیت است که ماده جوهری با صورت جوهری ترکیب اتحادی دارند و به همین دلیل دارای وجود واحدی هستند. دقیقاً همین نکته باعث شده است که ما بگوییم موضوع در حرکت جوهری، خارج از حقیقت جوهر نیست و در این نوع حرکات، حرکت در وجود خارجی‌اش، چیزی غیر از متحرک نیست؛ آن چنان که علامه طباطبایی به این مهم اشاره می‌کند: «وهذا بخلاف الجوهر فإن وجوده فی نفسه هو لنفسه فهو تجدد و متجدد بذاته» (همان، ص ۲۶۲).

۲. علامه طباطبایی در همین زمینه می‌فرماید: «فالجسم الذي يتحرك في كنهه أو كيفه مثلا لا تغیر فی ماهيته ولا تغیر فی ماهية الكم أو الكيف اللذين يتحرك فيهما وإنما التغیر فی المتكلم أو المتكيف». (همان، ص ۲۵۸).

۳. عرض حتی در صورتی که تعین جوهر باشد، در ذات جوهر حضور ندارد؛ بلکه به عنوان شأن و فعل جوهر از حوزه وجودی جوهر خارج نیست.

همان طور که پیش از این گذشت، در مورد حقیقت عرض دو دیدگاه وجود دارد: در یک دیدگاه عرض حقیقتی فی نفسه لغیره است؛ ماهیتی است که در تحقق خود نیازمند به موضوع است و موضوع آن، جوهر می‌باشد. در دیدگاه دیگر عرض حقیقتی فی غیره است و جوهر، همان چیزی است که عرض داخل حوزه وجودی آن، تعیین آن و عین ربط و احتیاج به آن است.^۱

در صورتی که عرض، ربط به جوهر باشد، حرکت در اعراض به معنای حرکت جوهر در تعیین عرضی است. چون تعیین عرضی یکی از مراتب تحقق جوهر است، حرکت جوهر در این تعیین یا مرتبه، عین حرکت عرض است. پس اگر در حرکت عرضی گفته می‌شود جوهر متحرک است و عرض مسافت حرکت، در واقع جوهر در تعیین و مرتبه عرض است که متحرک است. در این صورت، متحرک بودن جوهر، همان متحرک بودن عرض است؛ زیرا عرض در این فرض چیزی غیر از تنزل جوهر و تعیین جوهر نیست. متحرک بودن عرض مستلزم این است که عرض، موضوع حرکت قرار گیرد؛^۲ لذا در این فرض به همان معنایی که جوهر در حرکت جوهری متحرک واقع می‌گردد - یعنی همان یگانگی متحرک با حرکت و مسافت حرکت - عرض نیز متحرک قرار می‌گیرد و در عرض هم بین متحرک، حرکت و مسافت حرکت، یگانگی وجود خواهد داشت.

دیدگاه دیگر عرض را حقیقتی فی نفسه لغیره می‌داند. در این دیدگاه، عرض حقیقتی ربطی نبوده، بلکه حقیقتی ربطی است. مقصود از ربطی بودن عرض این است که عرض، حقیقتی مستقل از جوهر است که با جوهر، رابطه دارد. رابطه عرض با جوهر، از سوی عرض، اتکا به جوهر داشتن است و از سوی جوهر، اتصاف به عرض داشتن است.

اگر وجود فی نفسه عرض، غیر از وجود لغیره‌اش باشد، حرکت عرضی یا در وجود فی نفسه عرض رخ می‌دهد که در این صورت مقوله عرض، متحرک است، یا در وجود لغیره آن رخ می‌دهد که در این صورت نیز چون وجود لغیره در اصل وجود و همچنین در احکامش - مانند حرکت - تابع وجود فی نفسه است، حرکت در وجود لغیره، مستلزم حرکت در وجود فی نفسه خواهد بود.

نتیجه اینکه حرکت در هر دو صورت در نفس مقوله عرض و در وجود فی نفسه عرض محقق است و لذا می‌توان گفت همان طور که حرکت در نفس مقوله جوهر رخ می‌دهد و به همین دلیل، جوهر متحرک معرفی می‌گردد، در حرکت عرضی نیز حرکت در نفس مقوله عرض رخ می‌دهد و به همین دلیل می‌توان عرض را متحرک معرفی کرد.

۱. أن وجود الأعراض من شؤون وجود الجواهر التي هي موضوعات. (سیدمحمدحسین طباطبایی، *نهایة الحکمة*، تحقیق و تعلیق الشیخ عباس علی الزارعی السبزواری، ص ۴۱).

۲. موضوع به معنای قابل.

نتیجه گیری

- با توجه به نقد دلیل علامه طباطبایی در مورد عدم جریان حرکت جوهر و عرض در وجود فی نفسه آن دو و جریان آن در وجود لافسه و لغیره، این نتایج به دست می آیند:
۱. وقوع حرکت در وجود فی نفسه جوهر و عرض، مستلزم هیچ امتناعی نیست.
 ۲. از تعبیری که حکما در مورد نحوه وجود عرض ارائه کرده اند، یعنی «وجود فی نفسه لغیره»، می توان تبیینی جدید ارائه کرد. عرض، اگرچه دارای استقلال و جنبه فی نفسه است، این استقلال، استقلال عرض از جوهر نیست؛ بلکه استقلالی است که شأن و مرتبه ای از استقلال و فی نفسه بودن جوهر است. جوهر دارای شئونی است و اعراض از شئون جواهر هستند؛ به همین مثابه می توان گفته که استقلال عرض نیز از شئون استقلال جوهر، و تجلی استقلال جوهر است.
 ۳. وجود فی نفسه عرض، عین وجود لغیره آن است. وجود فی نفسه، وجودی استقلالی است و وجود لغیره وجودی ربطی؛ ولی در عین حال این دو عین یکدیگرند. اگر به این مسئله توجه شود که فی نفسه بودن و استقلال آن، شأن، رتبه و تجلی استقلال جوهر است، آن گاه نتیجه می شود که وجود ربطی بودن عرض - که وابستگی عرض به جوهر را نشان می دهد - عین وجود استقلالی عرض خواهد بود.
 ۴. از آنجا که ماهیت از وجود مستقل محدود انتزاع می شود و وجود فی غیره و ربطی عرض دارای نحوه ای استقلال است، از وجود لغیره عرض می توان ماهیت انتزاع کرد.
 ۵. بر اساس نتیجه ۲ و ۳ و ۴ وقوع حرکت در وجود لغیره که مورد پذیرش علامه طباطبایی است، عین وقوع حرکت در وجود فی نفسه عرض است.

منابع

۱. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، الاسفار الاربعة العقلية فی الحکمة المتعالیه، بیروت، دار احیاء لثراث العربی، چاپ سیزدهم، ۱۹۸۱ م.
۲. _____ الحاشیه علی الهیات الشفاء، قم، انتشارات بیدار، بی تا.
۳. طباطبایی، سید محمد حسین، نهایة الحکمة، تحقیق و تعلیق الشیخ عباس علی الزارعی السبزواری، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۲۰ ق.
۴. فیاضی، غلامرضا، تعلیقة علی نهایة الحکمة، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی علیه السلام، چاپ اول، پاییز ۱۳۸۰.